

۱- قَالَ (علیهم السلام): كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابِنِ اللَّبُونِ لَا ظَهَرَ فَيْرُكَبَ وَلَا ضَرَعَ فَيُحْلَبُ.  
 به نجام فتمت نه چواشتر سبب می باش که نه پستی برای سواری دادن، و نه پستانی برای دوشیدن از؛  
 دفت نه چنان باش شتر کم ن و سال است      بنشترن بر پشت چنین سبب محال است  
 هم که تواند بد بشیر تو را احسان      غیر آن سبب شتر باشی تو را، جان بزوال است

۲- وَقَالَ (علیهم السلام): أَزْرَى بِنَفْسِهِ مَنِ اسْتَشَعَرَ الطَّمَعَ وَرَضِيَ بِالذُّلِّ مَنْ  
 كَشَفَ عَن ضَرْهٍ وَهَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ مَنْ أَمَرَ عَلَيْهَا لِسَانَهُ.

آن که طمع را شمار ساخت شخصیت خود را باخت، و آن کس که نفرودل نزد هر کس بکشد و به خفت و خواری  
 خود رضایت داد، و هر کس که زبانش فرمانروای او باشد ارزشش خود از دست خواهد داد.

باطمع و درزی پوشانی تو جانست را چه پست      راز سختی را کنی باز چنان خواری که پست  
 که ز زبان حاکم شود بر جان بر چون خوشتن      ارزشش دیگر نداری نزد هر دانا که هست

۳- وقال (عليه السلام): الْبُخْلُ عَارٌ وَالْجُبْنُ مَنْقَصَةٌ وَالْفَقْرُ بُخْرُسُ الْفَطْنِ

عَنْ حُجَّتِهِ وَالْمَقِلُّ غَرِيبٌ فِي بَلَدِ تِه .

بخل نکوتس نقصان است، و ناداری زبان یرک را از میان لیل کندی سازد، و سگدست در شهر خود غریب است

بخیلی ننگ برس نقصان بود فقیر ار چه ز یرک ندرمان بود

تسیدت باد از بانس چونند بغیر از چو گندی چو بر مان بود؟

چنین فرد بیگانه باشد بشهر بر آن شهر خود بین چنان جان بود

۴- وقال (عليه السلام): الْعَجْزُ آفَةٌ وَالصَّبْرُ شَجَاعَةٌ وَالزُّهْدُ ثَرْوَةٌ وَالْوَرَعُ جُنَّةٌ

وَنِعَمَ الْقَرِينِ الرَّضَى .

ناتوانی، آفت و سکیبایی شجاعت، و زهد، ثروت است و پریرنگاری سپر کندارنده است

چه همشین خوبی است، راضی بودن و خرسندی.

ناتوانی آفتی باشد به دنیا بجزر جان با سکیبایی شجاعت است بر جانت بدان

زهد کرداری تو را ثروت بود در روزگار ثروت خوبی زیزدان باد و خوش زین ارمان

گر که تقوا پیشه باشی خوشی داری به تن ده چه نیکو همشینی راضی و شادان زان

۵- وقال (عليه السلام): الْعِلْمُ وَرِثَةٌ كَرِيمَةٌ وَالْآدَابُ حُلٌّ مُجَدِّدَةٌ



## وَالْفِكْرُ مِرَاةٌ صَافِيَةٌ.

دانش میراثی گرانها و آداب زیورهای همیشگه تازه و اندیشه آینه ای شفاف است .  
 وان ز دانش نیست میراثی بر دنیا بهترین کار با آداب باشد زیوری دایم نوین  
 زیوری همواره تازه، زیورے همواره نو فکر مرآت است شفاف صیدی راست بین

٦- وَقَالَ (عليه السلام): صَدْرُ الْعَاقِلِ صَنْدُوقٌ سِرَّهُ وَالبَشَاشَةُ جِبَالَةٌ اَلْمَوَدَّةِ  
 وَالْاِحْتِمَالُ قَبْرِ الْعُيُوبِ. وَرَوَى اَنَّهُ قَالَ فِي الْعِبَارَةِ عَنْ هَذَا الْمَعْنَى  
 اَيْضًا: اَلْمَسَالَّةُ حِبَاءُ الْعُيُوبِ وَمَنْ رَضِيَ عَن نَفْسِهِ كَثَرَ السَّخِطَ عَلَيْهِ.  
 سینه فرونده صندوق رازاوست و خوش رویی وسیله دوست یابی و شکیبایی، کورستان پوشاننده  
 عیب است. پرش کردن وسیله پوشاندن عیب است و دشمنان انسان از خود راضی فراوانند.

بهر فرودمندی بود رازش بر آن سینه نماند روی خوش کرد دشتی یاران به سویت بی امان  
 باشکیبایی عیوبت را پوشانی بر کور بهم که با پرشش شود عیبیت تو جانی نشان  
 هر که از خود هست راضی بخت با او یار نیست دشمنش پس فراواند اندر این جعبان

٧- وَقَالَ (عليه السلام): وَالصَّدَقَةُ دَوَاءٌ مُنْجِحٌ وَأَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي عَاجِلِهِمْ

نُصِبَ اَعْيُنِهِمْ فِي آجَالِهِمْ.

صدقه دادن داروینی شکر بخش است، و کردار بنده گان در دنیا فردا در پیش روی آمان جلوه گراست.  
 کرد بی صدقه ای بهت تورا داروینی      می دهد بر تو مژگان چه زحمتی می جوینی  
 هر کسی کار کند از بد نیکی بجهان      جلوه گرمی شود آن جای چو فردا روینی

۸- وَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): اَعْجَبُوا لِهَذَا الْاِنْسَانِ يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِالْحَمِيمِ

وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمِهِ.

از ویژگی های انسان شگفتی مانید که با پاره ای «پی» می نگرود و با «کوشت» سخن می گوید و با  
 «استخوان» می شنود و از «شکافی» نفس می کشد.

بهت انسان در شگفتی از جان خویش      در شگفتی از «پی» که آن چشمان خویش  
 او سخن گوید چه سان با «کوشت» خود      بشنود با «استخوان» و ده زان خویش  
 از «شکافی» هم کشد جان نفس      هر چه دارد، دارد از جانان خویش

۹- وَقَالَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا أَقْبَلْتَ الدُّنْيَا عَلَى أَحَدٍ أَعَارَتْهُ مَخَاسِنَ غَيْرِهِ، وَ

إِذَا أَدْبَرَتْ عَنْهُ سَلَبَتْهُ مَخَاسِنَ نَفْسِهِ.

چون دنیا بکسی روی آورد نیکی های دیگران را با او عاریت دهد، و چون از او روبرو گرداند خوبی های او را نیز برباید.  
 کز که دنیا روی مان آورد مان      می دهد نیکی شمارا در جهان



بست نیکی عاریت نزد شما      چون کی نیکی باشد از آن دیگران  
 کز که بر کرده اند از بکس چوری      می رود نیکی ز رویش بی گمان

۱۰- وَقَالَ (طالینہم): خَالِطُوا النَّاسَ مُخَالَطَةً إِنْ مِثْمَ مَعَهَا بَكُوا عَلَيْكُمْ  
 وَإِنْ عَشْتُمْ حَنُوا إِلَيْكُمْ.

بامردم آن گونه معاشرت کنید کہ اگر فرماید بر شما اشک ریزند و اگر زنده مانید، با اشتیاق  
 سوی شما آیند.

آن چنان بامردمان صحبت کنید      زندگی نیکو و ہم بہت کنید  
 تا اگر رفتید ریزد اشکشان      و چنین کاری زجان وقت کنید  
 زنده کہر مانید باشو قے عیان      سوتان آیند و خوش عشرت کنید

۱۱- وَقَالَ (طالینہم): إِذَا قَدَرْتَ عَلَى عَدُوِّكَ فَاجْعَلِ الْعَفْوَ عَنْهُ شُكْرًا  
 لِلْقُدْرَةِ عَلَيْهِ.

اگر بر دشمنت دست یافتی بخشیدن اورا شکرانہ پس روزی قرار دہ.  
 کہ بر دشمن دست پیدا کردہ ای      کہ بخشی کار زیب کردہ ای  
 شکر پس روزی بود بخشا اشت      پس بخشے کار والا کردہ ای